بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 4 بهمن 1393

بحث در مورد این بود که نسبت به جایی که دینی در مال باشد آیا ماترک به ورثه منتقل می شود یا خیر. خب یک تقریب استدلالی در کلام علامه حلی وارد شده است که بعد این در کلمات مرحوم شیخ انصاری و دیگران یک مقدار پرورش پیدا کرده است. یک نکاتی به آن اضافه شده است. گفته بودند که اگر به ورثه منتقل نشود چند احتمال دیگر دارد ما همه احتمالات را رد می کنیم باقی می ماند اینکه به ورثه منتقل شود. در کلمات شیخ این نکته را هم عرض کنم از مجموع کلمات شیخ یک مطلبی استفاده می شود که باید باز یک مقداری مطلب را احتمالات مختلف تری را ذکر کرد. مرحوم شیخ می فرماید که چندین احتمال وجود دارد. یکی اینکه اصلا این ملک از صلاحیت ملکیت خارج شود. از ملک بودن خارج شود. یک احتمال. احتمال دوم اینکه ملک باشد ولی مالک نداشته باشد. این هم دو احتمال است در کلام شیخ. از مجموع فرمایشاتشان استفاده می شود که این دو احتمال را به گونه های مختلف می خواهد پاسخ دهد. پس احتمال دوم اینکه ملک باشد ولی مالک نداشته باشد. احتمال سوم اینکه مالکش دیّان باشد. احتمال چهارم این هست که مالکش میّت باشد احتمال پنجم این هست که مالکش خدا باشد. احتمال ششم این هست که مالکش کسی دیگر باشد. با آن احتمال اینکه مالک ورثه باشد مجموعا هفت احتمال از مجموع فرمایش شیخ استفاده می شود. اینکه اصلا از ملکیت بخواهد خارج شود یا از مملوکیت خارج نشود ولی مالک نداشته باشد یک اشکال مشترک دارند. آن اشکال مشترک این است که احکام ملک بر این ما ترک جاری می شود. مثل وقوع عقود معاملات و ضمان و امثال اینها بر آن واقع می شود که این احکام اولا اثبات می کند که این مملوک است و ثانیا اثبات می کند که مالک هم دارد. این مطلبی هست که از فرمایش شیخ استفاده می شود این یک نکته. اما اینکه بگوییم مالکش دیّان هستند بالاجماع دیّان مالک نیستند. اجماع آن را نفی می کند. اینکه بگوییم مالکش حالا قبل از اینکه این را بگویم یک نکته دیگری هم در واقع، اگر اینکه بگویید شما مملوک هست ولی مالک ندارد آن وقت آن اشکالی که مرحوم شیخ مطرح می کند مطرح شده است. اینجا کلام مرحوم شیخ یک مقداری اندماج دارد آن مطلبی که ما عرض می کردیم که ممکن است مملوکیت مرادتان چیست و امثال اینها این به خاطر یک مقدار اندماجی هست که در کلمات شیخ هست. و الا از مجموع کلمات شیخ استفاده می شود که ایشان اینکه مملوک باشد ولی مالک نداشته باشد را می گوید اشکال عقلی د ارد. یک چیزی که مملوک است باید مالک داشته باشد. چون یک اضافه ای هست که اگر مملوکیت اثبات می شود، این را برای نفی در این فرض که ملموکیتش را ما اثبات کنیم بگوییم از مملوکیت خارج نمی شود ولی مالک ندارد در این فرض آورده است. بنابراین آن اشکالی که ما مطرح می کردیم با این تقریبی که از مجموع فرمایش شیخ استفاده می شود این اشکال وارد نیست.

سوال:...دو تا راه فرمودید....

پاسخ: نه آن را توضیح دادم تمام شد بحث خاصی نبود. حالا بعدا در تطبیقات آن را دنبال می کنیم.

بنابراین کلام شیخ این هست که یا اصلا از مملوکیت خارج می شود. اگر بگویید اصلا از مملوکیت خارج می شود این اشکالش این است که احکام ملک بر آن بار می شود و احکام ملک بار شدن معنایش این است که هنوز در مملوکیت باقی است. اما اینکه بگویید در ملک باقی است و مالک ندارد این هم مشکل عقلی دارد و هم آن اشکال اول به این هم وارد می شود که احکامی که هست تنها احکام مملوکیت نیست. احکام مملوکیتی که مالک معین هم دارد. بیع معنایش باید مالک هم داشته باشد ضمان مضمون له هم باید داشته. علاوه بر اینکه کأنه ایشان میفرماید که اجماعی هست که مالکی اینجا دارد این جور نیست که ملک بلا مالک باشد. که این اجماع این دو احتمال را نفی می کند که آن هردو اش را ما قبلا عرض کردیم که این حرف قریبی هست که اصل آن مرحوم جامع المقاصد فرموده است و در مفتاح الکرامه هم به آن اشکال کرده است که این چه اجماعی است که شما ادعا می کنید اکثر قدما بر خلاف این اجماع قائل هستند و امثال اینها. خب این بحث اجماع را اینجا اصلا نباید پایش را وسط کشید. عمده همین هست که ایشان می گوید که اگر ملک نباشد یا مالک نداشته باشد باید احکام ملک در آن بار نمی شود. خب آن احکام چیست؟ ایشان می گوید یکی این است که روی این ما ترک می شودمعامله شود. بیع واقع می شود. دوم اینکه اجاره می شود داده شود. این را حالا باید این جوری لابد توضیح داد که وارث می تواند ما ترک را اجاره دهد و بفروشد. فرض کنید که مثلا بایع می خواهد دین را ادا کند و برای ادا کردن دین باید ملک را بفروشد تا بتواند ادا کند. این جوری در نظر بگیرید. برای ادای دین می خواهد بفروشد. باید بفروشد تا بتواند اداء دین کند. یا فعلا نمی تواند این دین را ادا کند به خاطر مشکلات خاصی که، مشکلات قانونی وجود دارد امثال اینها فعلا تا وقتی که آن مشکلات اداء دین برطرف نشده است می تواند اجاره دهد در این فاصله. خب این یکی مثلا این جوری باید بگوییم. یکی اینکه در این فاصله ای که هنوز دین ادا نشده است اگر کسی این را اتلاف کند قطعا ضامن است و این خودش کاشف از این است که قطعا یک ضامنی دارد. و الا اگر مالک نداشته باشد ضمان معنا ندارد. خب به نظر می رسد که هیچ یک از این استدلالات تام نیست. این که شما می فرمایید که حتما باید مالک داشته باشد چون لا بیع الا فی ملکٍ امثال اینها، باید دید این روایت شریفی که لا بیع الا فی ملکٍ ناظر به چیست. آیا ناظر به این هست که شخص باید خودش حتما یک به اصطلاح ملکیتی به آن ملکیت به معنای ملکیت شرعیه وجود داشته باشد یا اینکه اگر چیزی متعلق حق باشد آن را می خواهد نفی کند. لا بیع الا فی ملکٍ دو چیز را نفی می کند یکی چیزهایی که اصلا صلاحیت ملکیت ندارند بالکل. نه ملک نه حق. مباحات است دیگر. شخصی بخواهد مباحات اصلیه را بفروشد خب لا بیع الا فی ملکٍ درست. دوم بحث جایی که ملک هست ولی ملک من نیست. ملک بایع نیست. ملک بایع نیست و بایع هم نسبت به او هیچ حقی ندارد. این هم درست است. ولی جایی که چیزی ملک هیچ کسی نیست ولی متعلق حق کسی هست. آیا این جا هم آن شخص نمی تواند آن را معامله کند؟ این را تبدیل کند به چیز دیگری که آن چیز بشود متعلق حق. جابه جایی صورت گیرد بیع یعنی این دیگر. این برود ملک کسی دیگر شود و این متعلق حق من بشود عوض آن. آیا این هم این روایت می خواهد این را نفی کند؟ این خیلی واضح نیست که همچین چیزی این روایت بخواهد این را نفی کند. چه مانعی دارد که بگوییم شارع ولایت قرار داده است برای وارث که این را بفروشد و بدلش آن حکم ما ترک را پیدا کند. ولایت برای فروش را وقتی برای وارث قرار داد آن کافی است برای این. پس بنابراین این مال الآن مملوک کسی نیست. ولی متعلق حقی است یک شیئی هست که متعلق حق هست بنابراین این جابه جا می شود یعنی این می رود در ملک مشتری و ملک مشتری می آید جای این قرار می گیرد یعنی همان حالتی که قبلا داشت که حق دیّان به این تعلق گرفته بود و حق ورثه به این تعلق گرفته بود عین همان. همان احکامی که قبل از آن داشت. اگر می گفتیم که در حکم مال میت است و الآن هم در حکم مال میت باشد یعنی این تغییر و این جابه جایی باعث می شود که ما ترک و عوض آن جابه جا بشوند. آیا دلیل شرعی این را نفی می کند؟ به نظر نمی رسد که لا بیع الا فی ملکٍ در مقام نفی این باشد عقلائا مشکل دارند، عقلائا هم هیچ مشکلی ندارد. فوقش این است که شما می گویید که فوقش این است که اطلاق اولیه، ظهور اولیه اش اولا ما ظهورش را هم منکر هستیم. لا بیع الا فی ملکٍ همچین ظهوری ندارد که بخواهد این چیزها را نفی کند. خب فرض کنید که شما گفتید لا بیع الا فی ملکٍ ظهور اولیه اشش این معنا است که اگر ذی حق هم باشد آن هم نمی شود این ظهور اولیه اش چیز هست. خب روایتی که آن دلیلی که ما به وسیله آن دلیل اثبات کردیم که بیع صحیح است. خود آن دلیل مخصص این لا بیع الا فی ملکٍ هست. می گوید لا بیع الا فی ملکٍ در این مورد. اشکالی ندارد که چون عقلائا که مانعی ندارد که در جایی که یک شیئی که مملوک نیست ولی متعلق حق هست، این متعلق حق روی آن معامله شود.

سوال: ... آن ملک معنایش معنای خاصی می شود؟ ملک یعنی...

پاسخ: نه معنای بدوی اش این است که چیزی که لا بیع الا فی ملکٍ می خواهد بگوید که اولا یکی دو جور این را می شود بیان کرد. یکی اینکه ما می خواهیم بگوییم که این حصرش حصر اضافی است. یعنی ناظر به صورت هایی که اصلا یک شیئی ملک هست ولی متعلق حق غیر هست ناظر به اینها نیست. می خواهد بگوید که در موارد متعارف باید ملک شخص باشد تا ملک معامله شود. موارد متعارف یا ملک شخص هست یا مباحات اصلی است. جایی که ملک نباشد ولی متعلق حق غیر باشد این موارد متعارف نیست. این روایت ناظر به موارد متعارف هست بنابراین نفی صحت...

سوال: بیع .. می تواند زیر سوال رود یعنی اگر هر اطلاقی که فرمودید

پاسخ: نه اینجا ظهور چیز ندارد یعنی این ظهوری که ناظر به این فرض های خاص هم باشد همچین ظهوری ندارد. تناسبات حکم موضوع، ببینید اینها توجه بفرمایید اینها اشاره به یک ارتکازات عقلایی است. ارتکازات عقلایی این جور نیست که این جور معاملات را نفی کند. این ارتکازات عقلایی می گوید چیزی که اصلا شما هیچ گونه نسبت به آن علقه ای ندارید بخواهید آن را معامله کنید خب صحیح نیست. عقلا همین را می گویند دیگر. ولی یک چیزی که علقه به آن وجود دارد ولی آن علقه مالکیت نیست. علقه ذی حق بودن هست. این را هم بخواهد این نفی کند همچین ظهوری ندارد. این یک بیان. یک بیان دیگر اصلا ما می گوییم که ملک معلوم نیست به این اصطلاح متأخرین باشد که در مقابل حق باشد. ملک اعم از ملک و ذی حق است. لا بیع الا ذی حقٍ یعنی چیزی که متعلق علقه اعتباری نیست. حالا چه این علقه اعتباری ملکیت به اصطلاح فقها باشد و چه ذی حق بودن باشد. این هم ملکیت را به این معنای دوم. یک جور دیگر اینکه این جوری تفسیر کنیم.

سوال:... ملکیت شرعی برایش وجود ندارد در حالی که...

پاسخ: اینها را بعضی جاها می خواهم بگویم ملکی، حالا کلمه ملکیت معلوم نیست مراد آن ملکیت باشد. یک ملکیت معنای عام ذی حق بودن و ملکیت به اصطلاح فقهایی ممکن است مراد باشد. به هر حال این عبارت ظهور بدوی اش به گونه اینیست که معامله کردن بر روی متعلق حق غیر را نفی کند این یک بیان. نکته دوم اینکه حالا فرض کنیم که ظهور بدوی اش این باشد. خب این ظهور بدوی ظهور است دیگر. این ظهور صلاحیت دارد برای تخصیص خوردن. دلیلی که معامله بر این شیء را تصحیح می کند آن دلیل مخصص این روایت، این مخصص هم مخصص غریبی نیست. چون یک فرد نادری را از تحت دلیل دارید خارج می کنید. بگویید لا بیع الا فی ملکٍ الا در جایی که یک شیئی متعلق حق غیر باشد که اینجا هم صحیح باشد.

سوال:.. نادر است ؟

پاسخ: نسبت به کلی چیز نادر است دیگر. شما می خواهید یک ماترک را معامله کنید. ما ترکی که برای اداء دین نیاز به معامله، چقدر از معاملات روی معامله ماترک است.

شاگرد: نه اصلا متعارف است ... اکثر کسانی که از دنیا می روند...

پاسخ: نسبت به این چیز است. نسبت به کل معاملات چقدر است؟

شاگرد: قبول ولی اینها را نمی گویند فرد نادر

پاسخ: نه فرد نادر نسبت به آن دلیل. لا بیع الا فی ملکٍ یعنی تمام معاملات باید روی ملک واقع شود. چند درصد معاملات، بیوع روی این متعلق حق واقع می شود یک درصد کمی است دیگر. بنابراین تخصیص آن اشکال ندارد. مستهجن نیست. این جور نیست که یک فردشایعی باشد یک فرد زیادی باشد که تخصیص زدن عام هم اشکال داشته باشد. تخصیص زدن عام آن هم اشکالی ندارد. پس خود آن دلیلی که شما می گویید با خود آن دلیل ما صحت بیع در این شیء را استفاده می کنیم آن را مالک بودن. پس بنابراین استدلال مرحوم شیخ در حالا که گفتید آن دو صورت مرحوم شیخ در واقع استدلالش روی این مطلب بود که معامله لازم مختص ملکیت است. معامله لازمه مختص ملکیت است. پس از صحت معامله ما ملکیت وارث را استفاده می کنیم. پاسخ مطلب این هست که نه، معامله لازم مختص ملکیت نیست. لازم اعم است. هم با ملکیت سازگار است و هم با ذی حق بودن ورثه سازگار است. اما اینکه ورثه حتی لازم نیست مالک هم باشد همین که شارع ولایت برای ورثه قائل شده باشد کافی است. اولا این دو تا استدلالی که هست اولا لازم نیست متعلق المعامله ملک باشد می تواند ذی حق باش.آن کسی هم که معامله را انجام می دهد لازم نیست نسبت به این شیء مالک باشد همین که ولایت شرعیه بر این معامله را داشته باشد کافی است.

سوال: پس حاج آقا فی الجمله قبول دارید که باید یک علقه ای...

پاسخ: نه این همان دلیلی که صحت بیع وارث روی این مال را ثابت، اگر شما دلیل نداشته باشید که خب از بحث خارج است. فرض این است که دلیل دارید. این که شما می گویید که معامله قطعا صحیح است دلیلی بر صحتش وجود دارد. دلیل عقلی یا عقلایی هر چیزی آن دلیلش بر سیره عقلا وجود دارد بر صحت آن معامله دلیل خاص شرعی وجود دارد اجماع وجود دارد آن دلیلی که صحت معامله بر این شیئ را اثبات می کند آن دلیل هم ذی حق بودن این شیء را اثبات می کندو هم ولایت داشتن وارث نسبت به این شیء را اثبات می کند و برای معامله ذی حق بودن کافی است و ولایت داشتن عاقد نسبت به عقد هم کافی است و بیشتر از این هم نمی خواهیم پس بنابراین اینکه از این راه می خواهید استدلال را تمام کنید نه این استدلال تام نیست. اما اینکه فرمودید که، حالا یک نکته ای را هم من اینجا ضمیمه کنم اینکه شما می فرمایید که اینکه اصلا مالک نداشته باشد این مخالف اجماع هست و امثال اینها که عرض کردم اکثر قدما این مطلب را می گویند منهای آن جهت یک نکته مهم دیگری اینجا وجود دارد آن این است که ببینید، یک موقعی بحث ما در دین مستوعب است که بحث می کنیم که دین مستوعب آیا به ورثه منتقل می شود یا خیر. خب این دین مستوعب یک بحث دارد. یک بحث این است که نه، دین مستوعب را نگوییم در دینی که مستوعب نیست و بحث ما نسبت به مازاد بر دین است. که آیا مازاد بر، چون این استدلال در هر دو جا مطرح شده است ها. هم در مورد دین مستوعب به این استدلال تمسک شده است به این تشقیق و شقوق ها و هم بر مازاد بر دین هم به این چیزها استدلال شده است گفته اند که مقدار دین این به اصطلاح عرض کنم خدمت شما مقدار دین را آن بحث ها را در موردش مطرح کرده اند گفته اند اما بعضی ها این جور قائل شده اند گفته اند مازاد بر دین این حق دیّان هست نسبت به دین مقدار دین مورد بحث هست. که آیا مقدار دین به ورثه منتقل می شود یا خیر. مثلا اقای خوئی تفصیل قائل هستند ایشان می گویند که مقدار دین به ورثه منتقل نمی شود مازاد بردین به ورثه منتقل می شود. خب بحث من در این فرض است. آیا ما در جایی که بحثمان این هست که آیا مازاد بر دین به ورثه منتقل می شود یا نمی شود در این فرض. به این دلیل که نمی شود اثبات کرد که مازاد بر دین به ورثه منتقل می شود چرا؟ چون قطعا عین مال به ورثه منتقل نمی شود. اگر باشد به نحو کلی فی المعین باید به ورثه منتقل شود. چون فرض این هست که مقدار دین به ورثه منتقل نمی شود بحث این است که مازاد بر دین به ورثه منتقل می شود یا خیر. مازاد بر دین هم کلی است. مازاد بر دین که شخصی نیست. کلی است. پس بنابراین قطعا روی این قول نسبت به شخص مال هیچ کس مالک نیست. نسبت به شخص مال کسی مالک نیست. آن که اگر مالکیت داشته باشد وارث مالک عنوان مازاد بر دین هست که یک عنوان کلی است.

سوال: نسبت به شخص...

پاسخ: نه، فرض این است که ما داریم آن احتمالات چیز را نفی می کنیم. احتمالات اینکه اصلا وارث نداشته باشد. شما الآن بگویید مازاد بر دین را هیچ کس مالکش نیست. اگر کسی قائل به این باشد که مازاد بر دین اصلا مالکی ند ارد این عنوان کلی. اینجا چه مشکلی پیش می آید؟ اینجا هیچ مشکلی پیش نمی آید. در مورد اگر کسی قائل به این هست که تفصیل بین دین مستوعب و دین غیر مستوعب قائل نمی شود و همه اش را ملک ورثه می دانند خب این اشکالی که ما می خواهیم بکنیم به آن وارد نمی شود. ولی کسانی که تفصیل قائل می شوند می گویند نسبت به دین مستوعب نه، ورثه مالک نمی شوند نسبت به دین غیر مستوعب هم به اندازه دین آن مالک نمی شوند. مازاد بر دین را ورثه مالک می شوند به این دلیل می خواهند استدلال کنند. هستند کسانی که این جوری می خواهند استدلال کنند. اینجا این اشکال هم پیش می آید که اینجا قطعا در این فرض ما باید این فرض در خودش یک امری پیش فرض دارد آن این است که شخص مال را هیچ کس مالک نیست. پس شما باید این را پذیرفته باشید که مال بدون مالک وجود دارد. ماترک می تواند مالک نداشته باشد. پس بنابراین این استدلال را اگر می خواهید تمام کنید در دین مستوعب پیش بیاورید تفصیل نباشد. این اشکال نیست ها این در واقع این هست که، مرحوم شیخ این جور که در بعضی از کلماتشان هست لحن بعضی از کلماتشان هست که این استدلال را به طور مستقل دارند ذکر می کنند. در بعضی جاها این را در دین مستوعب این اشکال را مطرح می کنید. اشکال را اگر در دین مستوعب ذکر کنید اشکال ندارد. اما اگر بخواهید اشکال راهم در دین مستوعب این تقریب را پیاده کنید و هم در غیر دین مستوعب پیاده کنید بگویید آن کسی هم که تفصیل قائل می شود بین دین مستوعب و غیر مستوعب این دلیل را بر اثبات مالک بودن ورثه نسبت به مازاد بر دین پیاده کند خب آن این اشکال پیش می آید.پ

سوال: در تقریبی که برای شیخ شما بیان کردید و اشکال به آن وارد شد حالا اگر شیخ بیاید و اینجوری جواب دهد که من که گفتم از اثر می خواهم پی ببرم بر مؤثر. که ..... معلوم است که مالک دارد. بعد اشاره کرده است به لا بیع الا.... حتما ... وجود دارد ردر کلام شیخ شیخ می خواهد بفرماید که وقتی بیع روی این صحیح است و ... که می گوید لا بیع الا.. این اشاره به همان مرتکزات نزد عقلا است که می فروشم یعنی این را مالک می دانند که می گویند بیعش درست است.

پاسخ: خب همین را گفتم درست نیست دیگر. نه مرتکز عقلایی نیست. نه لازم نیست. عقلائا هم این جور نیست. فرض کنید که کسی که ذی حق باشد. یکی از مواردی که فروش چیز می شود این را یادم رفت بگویم. وقف. بیع وقف را که معامله می کنند...

سوال: این مورد را عرض می کنم

پاسخ: این مورد چه خصوصیتی دارد؟

شاگرد: عقلا می گویند که مالک است.

پاسخ: نه کی گفته مالک. ارتکاز خاص که اینجا وجود ندارد. یک موقعی اگر باشد ارتکاز عام باید باشد. این که مورد بحث است. اگر از اول مرتکز میدانید که دیگر نیاز به این استدلالات ندارد.

سوال:...

پاسخ: نه این جور نیست اگر شما ارتکاز خاصی در این مورد، کسی که نمی گوید این را که در این خصوص عقلا ورثه را مالک می دانند نه، همچین چیزی که نیست که. بله ایشان می خواهد از صحت بیع مالک بودن ورثه را نتیجه گیرد. ما می گوییم که صحت بیع با مالک بودن ورثه و ولایت داشتن ورثه بر مال سازگار است. لازم نیست حتما مالک باشد. ولایت بر مال هم داشته باشد کافی است و مال هم متعلق حق الغیر باشد همین مقدار کافی است. کما اینکه در بحث چیز هم همین است. موقوفٌ علیهم. موقوفٌ علیهم آنجا که معامله می شود فرض کنید که این در معرض تلف است. می گویند شما می توانید این را بفروشید ئو یک چیز دیگر به جای آن بگذارید. این در معرض تلف است مال را بفروشید و یک شیء دیگر را به جای او وقف قرار دهید. ولو اینکه مملوک نیست ولی متعلق حق موقوف علیهم هستند. موقوفٌ علیهم حقش از این استیفا می شود همین مقدار کافی است که عقلا بگویند صحت بیع دا رد. یعنی چه کار می کنیم؟ این را می فروشیم و یک چیز دیگر به جای آن قرار می گیرد ولو به واسطه. مثلا پول مثلا می گیریم و با پول آن یک زمینی می خریم آن زمین، آن حق موقوفٌ علیهم از آن عوض استیفا می شود. همین مقدار کافی است. چه کسی می تواند بفروشد؟ همان کسی که می تواند بفروشد همان کسی است که ولایت بر او قرار دده شده است. اگر بر موقوفٌ علیهم ولایت قرار داده شده باشد موقوفٌ علیهم می توانند بفروشند. اگر بر متولی وقف حق فروش قرار داده شده باشد آنها می توانند بفروشند از این راه این استدلالی که از این جا ما می خواهیم استدلال را تمام کنیم ناتمام است. خب مرحوم شیخ یک استدلال دیگری اینجا مطرح می کند. این استدلال دیگری که هم در تحریر دوم کلام و هم در تحریر سوم هر دو رو این استدلال، حالا عرض کنم یک سری احتمالات دیگری در مسئله هست، اینکه به خدا منتقل شود، این هم اجماعی است که به خد منتقل نمی شود. واضح است که به خدا منتقل نمی شود به دیّان منتقل نمی شود این ها واضح است من حالا این احتمالات را دیگر، ممکن است بعضی استدلالاتش خیلی تمام نباشد ولی آن احتمالاتی که وجود دارد که نمی دانم به غیر متنقل شود خب واضح است که به غیر منتقل نمی شود. اجماعی است مسلم است به خدا منتقل نمی شود به امام منتقل نمی شود اینها واضح است. آن احتمالاتی که وجود دارد یکی اینکه به ورثه منتقل شود و یکی اینکه بلا مالک است.

سوال: مال میت

پاسخ: مال میت بودن هم یک احتمال هست که بعدا مطرح شده است و الا در کلمات قدما، آن هم عیب ندارد سه تا احتمال باید مطرح کنیم. در واقع احتمالات اصلی این سه احتمال است. یکی اینکه ملک میت باشد ملک وارث باشد و بلا مالک باشد. نه اینکه مملوک باشد و بلا مالک باشد آن که محال است. اگر بلا مالک هم ما می گوییم اصلا آن هم از متعلق مملوکیت هم خارج می شود. خب مرحوم شیخ استدلالشان این هست برای اثبات اینکه ملک ورثه است. می گوید لا ریب که اگر ورثه آمدند و این دین را از مال دیگر ادا کردند یا دیّان ابراء کردند. یا ثالثی آمد و تبرءا این دین را داد. وقتی دین حذف شد وراث مالک می شوند. وراث ارث می برند نه اینکه مالک می شوند. ایشان می گوید که وراثت فعلیه پیدا می کنند. ارث یعنی چه؟ ارث یعنی انتقال مال از میت به شخص. اگر شما می گویید که این قبل از این ملک از مملوکیت خارج شده است این ارث نیست که. این یک چیز جدید است. انتقال از میت، از میت خارج شده است یک بلامالک شده است الآن ملک جدید ایجاد شده است. این ارث که صدق نمی کند. این از یک طرف. پس بنابراین همین وراثت فعلیه کاشف از این است که ورثه مالک هستند. این تقریب را مرحوم شیخ مطرح می فرمایند. من این تقریب را خیلی هم روی آن تکیه می کنن. به خصوص روی تقریب سوم مطلب خیلی روی این تقریب تکیه جدی دارند. البته در تقریب سوم در مورد اینکه ملک میت نیست استدلالات سومی هم دارند که نفی ملک میت بودن را که ما حالا آنها را بعدا بحثش را می کنیم اینکه ملک میت نمی تواند باشد را بحثش را مفصل تر مطرح خواهیم کرد. به نظر می رسد که اینجا دو تا احتمال وجود دارد. اینکه اگر دین ادا شد بأی وجه من الوجوه. دین بقائا برطرف شد آیا ما این را کاشف می دانیم یا ناقل می دانیم؟ یعنی زوال عین کاشف از این است که ورثه از اول وارث بودند یا الآن وارث هستند؟ اگر می گویید از اول وارث بوده اند که خب این مشکلی ندارد ولو به نحو شرط متأخر می گویید بعد از اینکه شخص از دنیا رفت به شرطی که بعدا دین ادا شود از اول ورثه مالک می شوند. خب این اشکال ندارد. ما هم به آن ملتزم می شویم ولی چیزی اثبات نمی کند. این معنایش این نیست که اگر دین ادا نشد ورثه مالک هستند یا نیستند نه، اگر دین بعدا ادا شد از حین الموت ورثه مالک می شوند. اگر این باشد که

سوال:... مالک بوده اند و آن مانع بوده است فقط

پاسخ: نه از اول مالک می شوند. آن به نحو شرط متأخر.

سوال: این معلوم می شود که از اول مالک بوده اند..

پاسخ: مالک بودند یعنی چی؟

سوال:...

پاسخ: نه اگر آن نباشد مالک هستند یا نیستند کار ندارد.

سوال: یعنی دائن فقط مانع بودند

پاسخ: مانع بودند یعنی چی؟ اصلا یعنی مقتضی اش را ایجاد می کرده است. مانع نبوده است مقتضی اش را ایجاد کرده است.

سوال: یعنی اگر...

پاسخ: نه چه ربطی دارد. نحوه اش را تعیین نمی کند. نه اصلا جزء المقتضی است به نحو شرط متأخر آن چیزی را اثبات نمی کند. این اثبات می کند که عند الموت به شرط اداء متأخر دین. به نحو شرط متأخر مالک هستند. این چیزی را اثبات نمی کند. اگر شما می گویید نه، اگر نقل باشد اصلا خلف فرض است. اصلا برعکس ادعای شما را ثابت می کند. چون معنای اینکه الآن وارث شده اند اینکه باید ملک میت باشد. شما می خواهید از اول وارثش قرار دهید. از اول می خواهید وارث قرار دهید. پس این استدلال چه چیزی را می خواهد اثبات کند. برخلاف یعنی برعکس مطلب را بنا بر نقل اثبات می کند. بنابر کشف هم چیزی را اثبات نمی کند. من خیلی متوجه نشدم که این استدلالی که مرحوم شیخ اینجا مطرح می فرمایند مرادشان چیست. حالا ادامه فرمایشات مرحوم شیخ را ملاحظه فرمایید فردا در موردش صحبت می کنیم. یکی دو تا نکته عبارتی بود حالا عبارات مرحوم شیخ را بخوانید من یکی از عباراتش را الآن بخوانم. یک غلط چاپی وجود دارد اینجا. همین الوصایا والمواریث مسئله 7 و 8 و 9. البته 7 این بحث ها ندارد مسئله 8 و 9 است. ببینید صفحه 209 اینجا یک عبارتی دارد این عبارت را ببینید. فردا عبارتش را توضیح می دهم. من حالا توضیحاتی که کلام شیخ را دادم اگر با این توضیحات یک مقدار کلام شیخ را مراجعه کنید یک مقداری بعضی ابهامات عبارت زیاد تر می شود. یک مقداری عبارت های شیخ من فکر می کنم یا سقط دارد بعضی جاهایش یا یک سردرگمی هایی در عبارت وجود دارد که من این را بعدا توضیح می دهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد